

آسیب‌شناسی ادبیات دینی

گزارش نشست فرهنگی انجمن نویسندگان کودک و نوجوان

اشاره:

دوازدهم آذرماه ۸۱، میزگرد «آسیب‌شناسی ادبیات دینی»، در انجمن نویسندگان کودک و نوجوان برگزار شد. در نشست فرهنگی انجمن نویسندگان کودک و نوجوان که جمعی از نویسندگان و منتقدان کتاب کودک و نوجوان برپا شد، حاضران درباره ادبیات دینی و آسیب‌شناسی آن به گفت‌وگو پرداختند.

روشکار علم انسانی و مطالعات فرهنگی

وارد بحث شویم.

کاموس: درباره آسیب‌شناسی داستان‌های دینی، سه سؤال اساسی مطرح است؛ یکی این که داستان‌های دینی و دستمایه قراردادن دین برای تولید آثار ادبی، برای نویسنده، مخاطب و برای خود اثر، گذشته از ویژگی‌ها و امکاناتی که برای تولید آثار ادبی به وجود می‌آورد، چه آسیب‌هایی می‌تواند داشته باشد؟ بخشی از آسیب‌ها متوجه مخاطب است که احتمالاً بحث بیشتری می‌طلبد. آسیب‌هایی هم متوجه خود اثر می‌شود. این مسئله مطرح است و می‌گویند بسیاری از آثاری که دستمایه‌شان آثار مذهبی، تاریخ ادیان و یا اصول دین بوده، معمولاً به ادبیات تبدیل نمی‌شود. در واقع از آن داستان بیرون نمی‌آید و نمی‌توانیم بگوییم اسم این اثر داستان است. یک آسیب‌شناسی دیگر، مختص خود نویسنده است؛ یعنی در مواردی، نویسنده با پیش‌فرض سراغ موضوع می‌رود و به همین علت، نمی‌تواند به اثر ادبی خلایق برسد.

کاموس: ما می‌توانیم کتاب‌های دینی و ادبیات دینی را در دو بخش، یعنی کتاب‌هایی که جهان‌بینی دینی در آن‌ها لحاظ شده، کتاب دینی قلمداد کنیم و کتاب‌هایی که مستند به متون دینی باشد. ما کتاب‌هایی داریم که ظاهراً مستند به متون نیستند، اما روح دینی در آن‌ها موج می‌زند. این می‌تواند کتاب دینی محسوب شود. کتابی هم که مستقیماً مستند به متون دینی است، یعنی به نوعی بازآفرینی و بازنویسی است، می‌تواند در دایره این تعریف قرار بگیرد.

کاموس: دربارۀ آسیب‌شناسی داستان‌های دینی، سه سؤال اساسی مطرح است؛ یکی این که داستان‌های دینی و دستمایه قراردادن دین برای تولید آثار ادبی، برای نویسنده، مخاطب و برای خود اثر، گذشته از ویژگی‌ها و امکاناتی که برای تولید آثار ادبی به وجود می‌آورد، چه آسیب‌هایی می‌تواند داشته باشد؟ بخشی از آسیب‌ها متوجه مخاطب است که احتمالاً بحث بیشتری می‌طلبد. آسیب‌هایی هم متوجه خود اثر می‌شود. این مسئله مطرح است و می‌گویند بسیاری از آثاری که دستمایه‌شان آثار مذهبی، تاریخ ادیان و یا اصول دین بوده، معمولاً به ادبیات تبدیل نمی‌شود. در واقع از آن داستان بیرون نمی‌آید و نمی‌توانیم بگوییم اسم این اثر داستان است. یک آسیب‌شناسی دیگر، مختص خود نویسنده است؛ یعنی در مواردی، نویسنده با پیش‌فرض سراغ موضوع می‌رود و به همین علت، نمی‌تواند به اثر ادبی خلایق برسد.

کیابیان: ابتدا یک تعریف از ادبیات دینی بدهید، بعد



کاموس:
درباره آسیب‌شناسی
داستان‌های دینی،
سه سؤال اساسی
مطرح است؛
یکی این‌که
داستان‌های دینی و
دستمایه قرار دادن
دین برای تولید
آثار ادبی
برای نویسندگان،
مخاطب و
برای خود اثر
گذشته از ویژگی‌ها و
امکاناتی که
برای تولید آثار ادبی
به وجود می‌آورد
چه آسیب‌هایی
می‌تواند داشته باشد؟

کیایان: این‌ها به عنوان انواع، کامل و خوب است، اما تعریف نیست. **هجری:** بله. برای شروع بحث عرض کردم.

کاموس: اگر بخواهیم آن را تعریف حساب کنیم، آن وقت مستند بودن به متون دینی، دلیل دینی بودن اثر نمی‌شود. چه بسا اثری از یک واقعه تاریخی دینی سند بیاورد، اما هدفش کاملاً متناقض با متون دینی باشد. به فرض مثال، موضوع جنگ‌های دینی و کشمکش بین خیر و شر، می‌تواند دستمایه خوبی برای تولید داستان باشد، اما یکی از چیزهایی که از دل داستان‌هایی بیرون آمده که در مورد تاریخ جنگ‌های اسلام نوشته شده، این است که دین اسلام مروج خشونت است، درحالی که اصل جهان‌بینی دینی ما که رحمت و اسعه است، خلاف آن را می‌گوید. بنابراین، ما نمی‌توانیم به این سادگی بپذیریم هر اثری که مستند به اثر دینی باشد، قطعاً می‌تواند اثر دینی باشد. کما این که در جهان‌بینی دینی، مسایل دیگری هم هست. مثلاً مسئله اخلاقیات؛ آیا هر اثر اخلاقی، اثر دینی است؟ آیا هر اثر معنوی، اثر دینی محسوب می‌شود؟

هجری: من سه محور را قبل از شروع بحث می‌خواهم مطرح کنم؛ آسیب‌شناسی اثر، آسیب‌شناسی مخاطب و آسیب‌شناسی نویسنده. اگر بخواهیم فرآیند تحول ادبیات را مستقل از تحولات سیاسی در نظر بگیریم، شاید نتوانیم این جهش و تحولی را که از سال ۵۷ به وجود آمد، تبیین بکنیم. حقیقت این است که تا سال ۵۷، یک حال و هوا در ادبیات کودک و نوجوان حاکم بود و بعد از پیروزی انقلاب و به تناسب تغییر حاکمیت سیاسی، یک فضای دیگر. شاید بشود در گام اول این جور استنباط کرد که به تناسب تغییر و تحولات اجتماعی بوده که ما به داستان‌های دینی روآورده‌ایم. مخاطب این را نیاز داشته و ما در پاسخ به این نیاز، با الهام گرفتن از متون دینی یا جهان‌بینی دینی، ادبیاتی خاص خلق کرده‌ایم.

اما لایه زیرین این آسیب‌شناسی، این است که احتمال‌اش وجود دارد که این ادبیات یک نوع ادبیات ترویجی و تبلیغی از طرف حاکمیت سیاسی تلقی شود. شاید آن چه به عنوان آسیب در این بخش مطرح می‌شود (که به عنوان سفارش‌نویسی مطرح می‌کنند)، بیش از آن که مرهون تحول طبیعی ادبیات در ایران باشد، ناشی از یک نوع کار ترویجی و تبلیغی از طرف حاکمیت سیاسی است. این به صورت طبیعی در هر جامعه‌ای انجام می‌شود. این چیزی است که منتقدان هم مطرح می‌کنند. باید دید که این قضیه تا چه اندازه بر روند داستان‌های دینی اثر داشته و تا چه اندازه اثر بازدارنده و اثر مثبت داشته است. من فکر می‌کنم بدون در نظر گرفتن این قضیه، شاید نشود به آن آسیب‌شناسی که مطرح شد، پرداخت. در این بخش چه آسیبی متوجه مخاطب

می‌شود؟ خود اثر چه آسیب‌هایی می‌بیند؟ چه ملاحظات اجتماعی یا سیاسی وجود دارد که یک نویسنده ناچار می‌شود چارچوب‌ها را در نظر بگیرد و براساس آن‌ها اثرش را پرداخت کند. این آسیب متوجه نویسنده است که شاید نتواند به فراخور وضعیت درونی خودش قلم بزند و ناچار شود ملاحظات سیاسی اجتماعی را لحاظ کند.

لواسانی: من فکر می‌کنم باید به مطالبی که آقای کیایان اشاره کردند، برگردیم. اگر بخواهیم راجع به آسیب‌شناسی داستان‌های دینی صحبت کنیم، نیاز به تعریف داریم. ما تا اصل بیماری را نشناسیم یا اصل موجود و کسی را که می‌خواهیم کالبدشکافی کنیم، نشناسیم، طبیعتاً نمی‌توانیم به آسیب‌شناسی او بپردازیم. با این بحث‌های کوتاهی که در این جا شد، حداقل من سردرگم هستم. ما باید کدام زاویه را ببینیم؟ چه نوع داستان‌هایی را باید دینی بدانیم؟ آیا داستان‌های اخلاقی، جزو داستان‌های دینی محسوب می‌شود؟ آیا داستان‌های تاریخی مذهبی، شامل داستان‌های دینی می‌شود یا نه؟ ما باید ابتدا به یک تعریف مشخص از داستان‌های دینی برسیم.

من چند وقت پیش با اثری از مهدی میرکیانی برخورد کردم. اگر اشتباه نکنم «از کجا می‌آبی گل سرخ؟» که چند سالی هم با مشکل روبه‌رو بود. این اثر ماجرای برخورد پیامبر با کودکی را به صورت تمثیلی و بسیار زیبا پرداخت کرده بود. هیچ ناشری جرأت نمی‌کرد آن را چاپ کند. آیا آن هم اثر دینی است؟ آیا می‌توانیم بگوییم که روح دین در تمام آثاری که وجود دارد، در نظر گرفته شده است؟

هجری: زمانی هست که ما می‌خواهیم پایه ادبیات دینی را بگذاریم، باید تعریف داشته باشیم و بعد آن ادبیات را خلق کنیم. زمانی هم هست که ما وضعیت موجود داریم. این وضعیت می‌تواند مطابق با تعریف ما نباشد، اما براساس عرف آن ادبیات دینی شناخته شود. حالا می‌توانیم ایراد محتوایی به آن بگیریم و در محتوا مناقشه کنیم، ولی کتابی که مثلاً در مورد زندگی پیامبر نوشته شده است، براساس تقسیم‌بندی عرفی، کتاب دینی خوانده می‌شود. ما می‌توانیم این تعریف عرفی را ملاک قرار دهیم تا به تعریف دقیق‌تر هم برسیم.

کاموس: آقای هجری راهنمایی خوبی کردند و گفتند تمام آثاری را که تحت عنوان اثر دینی چاپ شده، فعلاً بپذیریم و درباره آسیب‌شناسی آن‌ها صحبت کنیم. این انتقاد هم وارد است که در این چند ساله، هیچ تلاشی برای تعریف ادبیات دینی نشده است.

سیدآبادی: من فکر می‌کنم که آسیب‌شناسی را می‌توان از همین تعریف شروع کرد. دست یافتن به یک تعریف مشخص مورد قبول همگان تقریباً محال است؛ خصوصاً در جاهایی که بحث ذوق و سلیقه مطرح است. ما نباید وقت‌مان را صرف این کنیم که به یک تعریف جامع و مانع به قول منطقیون که موردقبول همه باشد،



برسیم. هم چنان که دین هم مسئله کاملاً تعریف شده‌ای نیست. بسته به این که ما چه رویکردی به دین داشته باشیم، تعریف ادبیات دینی ما هم متفاوت خواهد بود. این تعریفی که الان دوستان روی آن بحث می‌کنند، مشکلش این است که موضوع دارد. یعنی بعضی از آثاری را که به دین می‌پردازند، ولی چنین به نظر می‌رسد که رویکرد ضددینی دارند، حذف می‌کنیم و کنار می‌گذاریم. در حالی که ادبیات به اعتبار موضوعش تعریف نمی‌شود؛ یعنی شما وقتی می‌گویید ادبیات دینی، «دینی» در این جا اضافه‌ای است که موضوع ما را مشخص می‌کند و نه ماهیت آن را. پس ادبیات دینی به لحاظ ماهیت، قاعداً نباید با ادبیات تفاوتی داشته باشد. اگر تفاوت دارد، دیگر ادبیات نیست. چه بسا بسیاری از داستان‌های دینی را در حوزه غیرداستان تقسیم‌بندی می‌کنیم. چرا؟ چون از اول، آغاز و پایان مشخصی دارد و اگر ما خلاقیتی در آرایه آن داشته باشیم، خیلی در محتوای آن تغییری به وجود نمی‌آید. من فکر می‌کنم که ما باید این را بپذیریم که ادبیات دینی، ادبیاتی است که به دین یا به ارزش‌های دینی پردازد. اگر اخلاق جزو ارزش‌های دینی است، ادبیاتش هم ادبیات دینی است و اخلاق فارغ از دین و اخلاقی که ادعا دارد که متکی به دین نیست و فی‌نفسه اعتبار دارد، ادبیات دینی نیست. اگر بخواهیم آسیب‌شناسانه به ادبیات دینی کودک و نوجوان بپردازیم، نگاه من این است که «دینی» اضافه‌ای برای ادبیات است و موضوع آن را مشخص می‌کند و به لحاظ ماهیت، قاعداً هیچ تفاوتی نباید با ادبیات داشته باشد. اگر تفاوتی دارد، ضعف آن است، نه ویژگی آن.

ما در ادبیاتی که به محتوای دین می‌پردازد، سنتی داریم و آن، این است که بیشتر آثارمان رویکرد عرفانی دارند. شما وقتی آثار برجسته تاریخ ادبیات را نگاه می‌کنید، آثاری که ماندگار شدند، رویکرد عرفانی دارند. آثاری که خیلی مطلق‌اندیشانه به دین و ظاهر دین و مثلاً به شرعیات پرداخته‌اند، جزو ادبیات ماندگار ما نیست. نگاه حافظ به دین، نگاه فقیهانه و نگاه متشرعانه نیست. نگاه عرفانی است و در آن امکان تفسیر و تأویل وجود دارد و در آن بیشتر روح دین مدنظر بوده است. منتهی ما در ادبیات کودک، این سنت را تغییر داده‌ایم و رویکردمان از آن رویکرد معنوی و عرفانی به دین، به رویکرد متشرعانه تبدیل شده است. البته بهتر است از واژه ایدئولوژیک استفاده نکنیم. یعنی این رویکرد، رویکرد ایدئولوژیک است و دین با منافع قدرت درهم آمیخته است. وقتی از کلمه قدرت استفاده می‌کنیم، منظورم لزوماً قدرت حکومتی نیست؛ شاید بگوییم با منافع گروهی و منافع سیاسی. بزرگترین آسیبی که به ادبیات کودک ما وارد شده، ایدئولوژیک کردن آن است؛ یعنی در خدمت منافع یک گروه قرار دادن آن. این گروه هم اصلاً مهم نیست که در قدرت حاکمه باشد و یا مخالف قدرت حاکمه؛ هر دو بد است. اگر گروهی هم که مثلاً با قدرت

دارند و آن‌ها را هم اعمال می‌کنند. اگر ما بخواهیم از این وضعیت نجات پیدا کنیم، باید به آن سنت قبلی ادبیات فارسی برگردیم. متأسفانه شاید یکی از دلایلی که ادبیات کودک ما از آن سنت پیروی نکرده، این باشد که متکی به آن نبوده و براساس آن سنت آغاز نشده است.

حافظی: ما باید قدری بیشتر از مباحث و مبانی نظری تغذیه کنیم؛ چون در این زمینه، در فرهنگ خودمان ضعف داریم. ما اگر هزار و چند صدسال ادبیات فارسی خودمان را نگاه کنیم، مباحث نظری در حوزه پاسخ دادن به سؤالاتی نظیر این که ادبیات چیست، هنر چیست، نداشته‌ایم. البته باید بلافاصله اضافه کنم که نوعاً این نوع سؤالات، سؤالات جدیدی هستند و زیاد قدیمی نیستند.

اگر به بحث‌هایی که ارسطو کرده، نگاه کنیم، می‌بینیم که درباره واقعیت‌های اجتماعی و آیین‌هایی که در میان مردم جریان داشته، بحث کرده‌اند؛ یعنی در مورد یک واقعیت عینی بحث نظری کرده‌اند. اما کلمه ادبیات، کاربردی بیش از دویست سال یا ۱۵۰ سال در زبان فارسی ندارد. کلمه و لفظ ادبیات، سنی بیش از دویست سال ندارد و ادبیات عثمانی، آن را در برابر Literature انگلیسی باب کرده‌اند. آن چه مدلول این کلمه ادبیات است، در متون ما با عبارت یا تعبیر «کمالیات» به کار رفته است.

فی‌المثل، اگر شاعری در عهد صفوی می‌خواست بگوید که بازار شعر رونق قبلی را ندارد، می‌گفت بازار کمالیات کساد شده است. به تصریح ملک‌الشعراى بهار، در کتاب سبک‌شناسی، مراد از کمالیات همان چیزی است که ما امروزه از ادبیات درک می‌کنیم. خود کسانی که راجع به Literature صحبت کرده‌اند، دو کاربرد عام و خاص برایش قائل شده‌اند. در کاربرد عام ادبیات،

هجری:

شاید بشود در گام اول این جور استنباط کرد که به تناسب

تغییر و تحولات

اجتماعی بوده که

ما به داستان‌های

دینی روآورده‌ایم.

مخاطب این را نیاز

داشته و ما

در پاسخ به این نیاز

با الهام گرفتن از

متون دینی یا

جهان‌بینی دینی

ادبیاتی خاص

خلق کرده‌ایم



تمام منابعی را که درباره یک موضوع هست، ادبیات آن موضوع می‌گویند؛ مثل ادبیات حقوقی، ادبیات سیاسی، ادبیات جامعه‌شناسی. اما ادبیات از حیث ادبیات به معنای هنر، بحث دیگری است. ببینید، وقتی می‌خواهیم نقاشی را تعریف کنیم، آیا می‌گوییم گل، درخت یا کوه و انسان را تصویرگری کرده؟ نقاشی ترکیبی از رنگ و خط و یا در تحلیل نهایی، ترکیبی از نور و تاریکی است. رنگ طیف‌هایی از نور است؛ سبز و قرمز و بنفش و آبی. این‌ها طیف‌های مختلف نور هستند و خلأ و نبود این‌ها می‌شود تاریکی. بنابراین نقاشی در تعریف نهایی‌اش، ترکیب و ساخت بخشی به نور و ظلمت است؛

میکل‌آنژ یک جور ترکیب کرده، پیکاسو هم یک جور. ادبیات هم از حیث ادبیات در معنی هنر یا از حیث هنر، تلفیق و ترکیبی است از امکانات زبان. یکی از امکانات زبان، صوت است، یکی دلالت یا معنی و یکی دیگر نحو است. ادبیات ترکیب و ساختاری است که از امکانات زبانی رخ می‌دهد. وقتی حافظ می‌گوید: «دوش دیدم که ملائک در میخانه زدند / گل آدم بسرشتند و به پیمان زدن»، از امکانات صوتی و آوایی زبان استفاده کرده است. به همین دلیل هم هست که می‌گویند شعر در مرز معنا و بی‌معنایی قرار دارد. اگر ما روی همین بیت حافظ که به نظرم روشن می‌آید، مکث کنیم، بیشتر کدر و مبهم می‌شود تا این که به حد بی‌معنایی می‌رسد. پس ادبیات از حیث هنر، یک جور بازی با زبان است. البته بازی نه به معنای له‌ولعب؛ یک بازی بسیاری جدی است. ببینید، می‌گویند زبان و ادبیات. باید مرزی بین زبان و ادبیات قایل شد. وقتی می‌گوییم زبان و ادبیات، یعنی دو موجودیت مستقل قابل هستتیم. وقتی می‌گوییم پدر و پسر، در عین ارتباط و اتصالی که بین پدر و پسر هست، این‌ها دو موجود مستقل هستند. این موجودیت مستقل ادبیات در نسبت با زبان چیست؟ آن ساختار و ترکیب هنرمندانه‌ای است که در امکانات زبان تحقق پیدا کرده. در معنای وسیع، ادبیات دینی به منابع و مأخذی اطلاق خواهد شد که در موضوع دین است. بنابراین مفاتیح‌الجنان مصداق ادبیات دینی واقع می‌شود و شعر فرزرق که در ستایش امام سجاد(ع) است، ادبیات مذهبی خواهد بود. پس در معنای عام، آن چه در مسایل، موضوعات و اطلاعات مربوط به دین است، ادبیات دینی است. اما در معنای خاص فرق می‌کند. این بحثی است که ما تازه به آن می‌پردازیم اما برگمان که درباره سینمای دینی بحث می‌کند، این بحث را کرده است و دیگران هم

سؤال‌های‌شان را مطرح کرده‌اند. بورکهارت که راجع به هنر اسلامی صحبت می‌کند، در آغاز کتابش می‌گوید و تصریح می‌کند که اصلاً بحث هنر، بحث صورت است. آیا اصولاً صورتی را به عنوان صورت دینی می‌شود قائل شد؟ این را من می‌گویم، اگر عالم را خلقت خداوند بدانیم که چنین است و همه، صورت‌هایی است که خدا آفریده، پس به یک معنی همه صورتی که ما می‌بینیم، صورتی است که ید قدرت الهی آفریده است. حالا معنی صورت چیست؟ در کتاب «اصطلاحات کلامی» گفته شده که صورت، عبارت است از آن چیزی که باعث می‌شود هر چیز را از غیر خودش تشخیص دهیم. آیا ادبیاتی هست که از نظر شکلی بتوانیم قائل شویم که یکی دینی و یکی دیگر غیردینی است؟ من خودم در این لحظه پاسخ منفی است. اگر بپذیریم ادبیات به لحاظ هنر، تعریفش معطوف به ترکیب‌های صورتی و شکلی است، آیا شعری داریم که از این لحاظ از شعر دیگری، قابل تفکیک و تمیز باشد که بگوییم به این لحاظ، یکی دینی است و دیگری دینی نیست؟

من ادبیاتی را دینی می‌دانم که در جهت تحکیم تعالیم یک دین خاص باشد. ادبیات دینی از دیدگاه بنده، مجموعه ساخت‌های کلامی است که در تحکیم آموزه‌های یک دین شکل گرفته است.

کاموس: بحث آقای حافظی، چند مبحث را برای ما باز کرد...

سربازی: از نظر من مهم‌ترین آسیبی که ما در ادبیات دینی داریم، این است که هر داستانی که تحت عنوان دین باشد، تقریباً هیچ مشکلی را برای چاپ ندارد و ممکن است اثری که از سطح نویسندگی خوبی هم برخوردار نیست، توسط انتشارات دولتی چاپ شود و هیچ وقت با مشکل مجوز ارشاد یا چاپ روبه‌رو نمی‌شود؛ مگر این که چیز جدیدی در آن باشد که با کلیشه‌های قبلی فرق داشته باشد.

جیرودی: ما اصلاً شعر مذهبی و شعر غیرمذهبی یا هنر مذهبی و هنر غیرمذهبی نداریم. شعر تعریف خاص خودش را دارد. ادبیات تعریف خودش را دارد و نقاشی هم همین‌طور. وقتی که ما جدا می‌کنیم، موضوع‌ها فرق می‌کند. این همه فیلم صاحب نام با سوژه‌های مختلف ساخته شده است. این‌ها هرکدام در پایگاه خودشان محکم هستند. کتاب‌های مختلف و داستان‌های مختلف نیز همین‌طور. ما باید آسیب را در نوع تفکرهای مان بجوییم. البته، ممکن است اشکال‌هایی در نوع نگرش کارها وجود داشته باشد، ولی خواهش می‌کنم اصلاً تفکیک نکنیم. به عنوان مثال، شعر مذهبی باید ویژگی‌های شعر را داشته باشد. اگر کسی نتواند آن ویژگی‌ها را اجرا کند، طبیعتاً آثارش ضعیف می‌شود و نمی‌تواند در دنیای ادبیات جایی برای خودش باز کند. مشکل اصلی ما همین است.

کاموس: در واقع آقای جیرودی تأکید می‌کنند که ما

لواسانی:
اگر بخواهیم راجع به آسیب‌شناسی داستان‌های دینی صحبت کنیم نیاز به تعریف داریم. ما تا اصل بیماری را نشناسیم یا اصل موجود و کسی را که می‌خواهیم کالبدشکافی کنیم نشناسیم طبیعتاً نمی‌توانیم به آسیب‌شناسی او پردازیم



مشکل خواهد بود.

ما اگر از روایات اسلامی یا روایات مذهبی و اشارات مذهبی برای خلق یک اثر استفاده می‌کنیم، باید به وجهه ادبی بودن آن توجه کنیم.

مفاتیح نمی‌تواند ادبیات باشد؛

چون در آن ادبیت نیست. ولی شاهنامه یکی از آثار بزرگ در این زمینه است و اصلاً می‌توانیم به عنوان یک شعر مذهبی از آن یاد کنیم. چندین کتاب درباره شاهنامه فردوسی نوشته شده که فقط آیات و

احادیث را از آن درآورده است. اگر بحث آسیب‌شناسی مطرح باشد، ما در خلق اثر مذهبی باید به ادبیت آن توجه کنیم. وقتی من می‌خواهم داستانی دینی و مذهبی درباره مولا علی(ع) بنویسم، باید ابتدا یک داستان‌نویس موفق باشم. حافظ هیچ وقت قرآن را به نظم تبدیل نکرده است؛ در حالی که می‌توانسته قرآن را در چهارده روایت از حفظ بخواند. او این کار و این ریسک بزرگ را نمی‌کند، اما خیلی‌ها امروزه نهج البلاغه و قرآن را به نظم می‌کشند و خیلی از آیات عظام هم آن را قبول می‌کنند و صحنه می‌گذارند که کاری بزرگ و اسلامی کرده است. لذا اگر ما بحث ادبیات مذهبی را مطرح می‌کنیم، دوستان نویسندگان باید توجه داشته باشند که ضمن استفاده از باورهای مذهبی، روایات اسلامی یا باورهای فرهنگی، به ادبیت و ساخت ادبی کار و به قدرت آن بیشتر توجه کنند.

مرادی کرمانی: هرچیز که تولید انبوه می‌شود، آسیب‌هایی نیز می‌بیند. اصلاً این یکی از خصلت‌های ما ایرانی‌هاست. با توجه به این که هجوم‌های مختلفی به کشور ما شده است و تقریباً سال‌های سال با این مسائل روبه‌رو بوده‌ایم و هرکس هم که آمده، یک فکر و ایدئولوژی داشته و مردم هم برای این که بتوانند زندگی کنند و مشکلی نداشته باشند، خودشان را با آن هم‌مشکل کرده‌اند و در نتیجه، آسیب‌هایی هم به آن زده‌اند؛ چون اصلاً اهل این کار نبوده‌اند.

به اعتقاد من، بعد از انقلاب کسانی دست به این کار زدند که ماهیتاً مذهبی نبودند و درون‌شان مذهبی نبود و چیزی را دستمایه این کار قرار دادند که اصلاً بر آن تسلطی نداشتند و در نتیجه، رویه و پوسته آن را گرفتند. به همین علت است که هنوز هم «داستان راستان» شهید مطهری، محکم‌ترین کتاب در این رشته است.

به طرف تعادل رفتن، از راه‌های عمده و اصلی حل این مشکل است. این که من بدانم در دلم و در فکرم چیست و همان را صادقانه بگویم، بهتر از این است که چیزی بنویسم و یا چیزی تولید کنم که ذاتاً به آن اعتقاد ندارم. مسئله سینمای جنگ را در نظر بگیرید. یک نفر

در بحث ادبیات دینی، اولین چیزی که باید مدنظرمان باشد، این است که اثر باید ادبیات باشد. یعنی اگر در ژانر داستان وارد می‌شویم، باید داستان باشد. باید روایت باشد که قصه‌ای را از وضعیتی به وضعیتی دیگر توسط راوی برساند و اگر شعر است، ابتدا باید شعر بودن خودش را اثبات کند. احتمال می‌دهم که بیشتر دوستان بر این مقوله متفق‌القول باشند.

حافظی: همه ما توافق داریم که شعر باید شعر باشد،

ولی شعر بودن یک شعر و داستان بودن یک داستان را به چه می‌سنجیم و چطور اثبات می‌کنیم؟ به اصول داستان‌نویسی. یعنی به داستان از حیث رعایت شگردهای داستانی، داستان خواهیم گفت، نه بر معیار موازین دینی. داستان را با معیارهای می‌سنجیم و می‌گوییم که این داستان قوی یا ضعیف است. داستان بودن یا نبودن اثر را به لحاظ معیارهای دینی ارزیابی نمی‌کنیم.

کاموس: بحثی که آقای حافظ می‌طرح می‌کنند، بحث مبسوطی است. براساس بحث شکل و محتوای اثر، هنر صورت است و بعد به سنت برمی‌گردد و می‌گویند تمام آثاری که در قدیم مذهبی بوده‌اند، شکل‌شان هم شکل مذهبی بوده است. ما خط را یک هنر دینی حساب می‌کنیم؛ چون شکل آن زاینده بحث دین است. این بحثی است که در ایران طرفدارانش سیدحسین نصر و شاگردانش هستند و به این مقوله بسیار دامن می‌زنند و اصولاً و اساساً اثری را دینی و مذهبی می‌دانند که شکلش هم برخاسته از معیاری دینی باشد. اگر با آن وضعیت پیش برویم، بعضاً به جایی می‌رسیم که داستان را به معنای امروزی اصلاً نمی‌توانیم جزو آثاری حساب کنیم که بتواند دینی باشد. علی‌پور: بحث ادبیات دینی، تازه باب شده است.

وقتی ما سابقه تئوری ادبیات را بررسی می‌کنیم، ادبیات دینی که اصطلاحی علمی هم نمی‌تواند باشد و یک اصطلاح عرفی است، باید در کنار آن، ادبیات غیردینی هم داشته باشیم. جلسات مختلفی در این مورد برگزار شده است که خود این جلسات نیاز به آسیب‌شناسی دارد. منظور ما از ادبیات دینی، همان بهره‌گیری از باورها و پشتوانه‌های مذهبی است. هدف ما این است که از باورهای تشیع بهره ببریم؛ حتی باورهای اهل سنت هم نباشد، چه رسد به ادیان دیگر.

لذا وقتی می‌گوییم ادبیات دینی، هدف ما این است. تعریف ما از نظر واژگانی اشتباه است، اما هدف‌مان باورهای مذهبی است. بهتر است بگوییم شعر مذهبی، نه شعر دینی. لذا خواهش من این است که خود ما که منتقد هستیم، این اصطلاح را کم‌تر به کار ببریم. این اصطلاح درست نیست. بارها دوستان دانشجو در کلاس درس سؤال می‌کنند و می‌گویند، مگر ما ادبیات غیردینی هم داریم؟ در این صورت جمع کردن این مطلب که اصلاً ادبیات غیردینی وجود ندارد و ادبیات دینی چیست،

سیدآبادی:
ما در ادبیاتی که
به محتوای دین
می‌پردازد
سستی داریم و آن
این است که
بیشتر آثارمان
رویکرد عرفانی دارند.
شما وقتی آثار
برجسته تاریخ ادبیات
را نگاه می‌کنید
آثاری که ماندگار
شدند، رویکرد
عرفانی دارند



است.»

**مرادی کرمانی:
به اعتقاد من
بعد از انقلاب
کسانی دست به
این کار زدند که
ماهیتاً مذهبی نبودند
و درون شان
مذهبی نبود و
چیزی را دستمایه
این کار قرار دادند که
اصلاً بر آن
تسلطی نداشتند و
در نتیجه
رویه و پوسته
آن را گرفتند.
به همین علت است
که هنوز هم
«داستان راستان»
شهید مطهری
محکم‌ترین کتاب
در این رشته است**

حرف خوبی می‌زد، می‌گفت آن‌هایی که رفته و فیلم جنگی ساخته‌اند، کسانی بودند که اعتقاد داشتند، ولی کارشان را بلد نبودند. عده‌ای هم که کارشان را بلد بودند، اعتقاد نداشتند. در نتیجه هر دو خراب شد، بنابراین اعتقاد داشتن و بلد بودن، در کنار هم به یک اثر خوب منجر می‌شود؛ حالا چه در زمینه سینما، چه در زمینه ادبیات و چه در زمینه‌های دیگر. در این چند سال ما به خودمان دروغ گفته‌ایم. در واقع مثل آن چه تولید کرده‌ایم، نیستیم. یک نفر می‌گفت: «من دو پسر دارم؛ یکی از آن‌ها مرتب دروغ می‌گوید و می‌دانم هرچه می‌گوید، دروغ است. یکی دیگر گاهی راست می‌گوید و گاهی دروغ و این اعصاب من را خرد کرده

کاموس: آقای کرمانی! شما تمام آثار را شامل این قضیه می‌دانید؟

مرادی کرمانی: نه. اصلاً این طور نیست. این ناعادلانه است.

لواسانی: از برآیند حرف‌های دوستان، به‌خصوص آقای سیدآبادی و آقای مرادی کرمانی، به این نتیجه می‌رسیم که بهتر است به یک تعریف کلی از ادبیات دینی بسنده کنیم.

همان‌طور که گفتند، نمی‌شود تفکیک کرد. وقتی شما آثار کوئیلو را می‌خوانید، لایه‌های دینی را به راحتی می‌توانید در آن ببینید. در ایران هم به همین ترتیب. آن‌چه آسیب‌هایی جدی به ادبیات کودک و نوجوان ما حداقل بعد از انقلاب وارد کرده، در حقیقت ادبیات مذهبی است؛ ادبیاتی که تحت عنوان ادبیات مذهبی یا تحت عنوان ادبیات دینی تولید شده است و عموماً ساختار بسیار ضعیف و شکننده‌ای دارد. خود بنده هم از مجرمین این قضیه هستم. در ابتدای انقلاب داستان‌هایی در این زمینه نوشته‌ام و بعد خودم از نوشتن این داستان‌ها پشیمان شده‌ام. ساختار ضعیف این نوع قصه‌ها باعث شده مخاطب رنجیده شود و در حقیقت با اسم ادبیات دینی مشکل پیدا کند و وقتی نتوانسته ارتباط لازم را با آن بگیرد، طبیعتاً آثار دیگری هم که در حوزه ادبیات دینی و عرفانی بوده، او را جلب نکرده است.

بنابراین، یکی از آسیب‌ها، ساختار بد قصه‌هایی است که بهتر است به عنوان ادبیات مذهبی بعد از انقلاب (ادبیات سیاسی مذهبی بعد از انقلاب)، به آن‌ها اشاره کنیم که باعث لطمه خوردن به مجموعه این آثار شده و مخاطب را دچار مشکل و نگاه منفی کرده است. شاید نگاه من تا پیش از خواندن بعضی از آثاری که

درونمایه‌های مذهبی یا عرفانی دارند، نگاه دیگری بود. من می‌خواهم به داستان «دختران خورشیدی» آقای یوسفی اشاره کنم.

اگر با کمی دقت این کتاب را مطالعه کنید، لایه‌های عرفانی و دینی در این داستان موج می‌زند و ایشان خیلی خوب توانسته‌اند این اثر را بپردازند. در حقیقت، طرح چنین داستان‌هایی و کار قوی روی ساختار این نوع داستان‌ها، این خدشه و آفت و آسیبی را که به مجموعه ادبیات دینی وارد شده، جبران می‌کند.

در طرح ادبیات جنگ هم همین مشکل را داریم: به قول آقای مرادی کرمانی، کسانی می‌نویسند که یا جبهه نرفته‌اند یا جبهه رفته‌اند و ادبیات را نمی‌شناسند.

یوسفی: من احساس می‌کنم که این تعاریف، تعاریف جامع و علمی نیست. ببینید، ما یک سری تعاریف در عرصه هنر و ادب داریم؛ ادبیات شفاهی، ادبیات دینی، ادبیات جنگ و... یعنی واژه ادبیات را به کار می‌بریم تا بعضی مواقع به گناه بزرگ‌مان پوششی بدهیم. تعریف اصلاً تعریف جامعی نیست. هر کس هم که تا به حال تعریفی ارائه داده، تعریفی نسبی بوده که تا حدودی می‌تواند درست باشد، اما کاملاً درست نیست. مگر ما می‌توانیم به دنبال ادبیات، واژه دینی، غیر دینی، ضددینی و از این دست را بیاوریم؟ اصلاً مگر می‌شود ادبیات را این‌گونه تعریف کرد؟ شما به هیچ عنوان نمی‌توانید تعاریف جامعی بدهید. این تعاریف به درد کتابدارها می‌خورد. این، چیزی را به یاد من می‌آورد که بعد از انقلاب، تحت عنوان قصه اسلامی مطرح شد. مگر ما قصه مسیحی یا زرتشتی داریم؟ ببینید، حتی اگر تعاریف کاربردی هم می‌خواهیم ارائه دهیم، باید به عرصه هنر و ادب نزدیکش کنیم.

کارهایی که به نوعی متأثر از مفاهیم مذهبی هستند، باید ویژگی‌های ادبی داشته باشند. من با آن نوع از کار که طرف بازنویسی می‌کند، کاری ندارم؛ چون اصلاً ادبیات نیست. بنابراین، «داستان راستان» اصلاً ادبیات نیست.

کاموس: ببخشید، داستان نیست یا اصلاً ادبیات نیست؟

یوسفی: ادبیات نیست. داستان دارد. هر داستانی طرح دارد. در آن‌جا شما یک سری طرح می‌بینید. کار ادبی ویژگی‌های خاص خودش را دارد، در فرم‌های گوناگون ادبی می‌گنجد، در جریان‌های ادبی می‌گنجد و ما باید با شاخص‌ها و معیارهای ادبی به سراغ آن‌ها برویم. در عرصه کودک و نوجوان تعریفی داریم که این تعریف را در عرصه بزرگسال نداریم؛ می‌گوییم ساده‌نویسی، بازنویسی و بازآفرینی. به نظر من اگر با این تعاریف به سراغ این پدیده برویم، شاید به یک جمع‌بندی برسیم و بیاییم بازآفرینی خلاق و غیرخلاق بکنیم. وگرنه، شما با تعاریف جهان شمول هنر و ادبیات، یعنی با مکاتب ادبی، اگر بخواهید به سراغ این مقوله بروید، دچار



مشکل می‌شوید. چون ادبیات در ذات خودش پدیده‌ای است که در بسیاری از موارد، نویسنده هم خودش اشراف کامل ندارد که چه می‌خواهد بکند. ادب واقعی این است که شخصیت داستانی، خودش پروسه تکاملی را طی کند ولی شما وقتی می‌خواهید قصه یکی از شخصیت‌های مذهبی را بنویسید، همه چیز از پیش تعیین شده است و نمی‌توانید طرح را تغییر دهید؛ مخصوصاً در ادبیات دینی. در ادبیات شفاهی ما این کار را می‌کنیم و وارد مقوله بازآفرینی می‌شویم.

متأسفانه بعد از انقلاب، ضربه‌های اساسی و کاری از این طریق به ادبیات کودک و نوجوان وارد آمده؛ چون به هر حال بازار کتاب را اشباع کرده‌اند. شما باید مقوله ساده‌نویسی و بازنویسی را کنار بگذارید. در این حیطه، شما به سختی چیزی پیدا می‌کنید که ویژگی‌های ادبی داشته باشد؛ یعنی با معیارهای ادبی و هنری بشود با آن‌ها برخورد کرد. اما وقتی وارد مقوله بازآفرینی می‌شوید، یا قدری وارد بازنویسی خلاق می‌شوید، ارزش‌های ادبی بارز می‌شود. بعد از انقلاب ما نمونه‌های قشنگی داریم. اما متأسفانه چون این نمونه‌ها بضاعت هنری و بضاعت ادبی می‌خواهد، هر کسی نمی‌تواند به این گونه آثار نزدیک شود. دقیقاً همین تعاریف را در فولکلور داریم. در فولکلور هم همین بلایا سر فولکلور آمده است. در آن جا هم همین طیف ساده‌نویسی و بازنویسی، فولکلور ما را از ما گرفته و فولکلور ما را به یک ملعبه بازاری تبدیل کرده است.

وقتی به کتاب‌های چاپ شده یک سال کودک و نوجوان مان نگاه می‌کنید، می‌بینید که متأسفانه طیف ساده‌نویسی و بازنویسی کتاب‌های مذهبی از سویی و کتاب‌های فولکلور از سویی دیگر، از همه آثار بیشتر است.

این منابع غنی سبب می‌شود نویسنده‌های ما به تولید اثر نپردازند. برای این که به یک تعریف نسبی برسیم، باید به اینجا برسیم که به هر حال قصه‌ها و داستان‌های مذهبی، به عنوان یکی از منابع وجود دارند و بسیار هم زیبا هستند. بنابراین، باید شرایطی در درون هنرمند به وجود بیاید که سوژه از خود فردياشد و سپس بازسازی آن پدیده به عنوان یک اثر شروع شود.

هجری: اگر ما بخواهیم تاریخ ادبیات را به صورت یک خط ترسیم کنیم، همیشه معناها بوده که سبک‌آفرینی کرده. من تصور نمی‌کنم که مولوی می‌توانست با غزل حرفش را بزند. مولوی نیاز داشت که در مثنوی حرفش را مطرح کند. نیما نمی‌توانست محتوای مورد نظرش را با غزل مطرح کند و یا سهراب. من فکر می‌کنم سبک‌های ادبی، از محتواها شکل گرفته‌اند. ما نمی‌توانیم سبک‌های موجود را ملاک قرار دهیم.

اگر با دید پست مدرن هم برخورد کنیم، می‌گویند معیارهای هر سیستم را در درون همان سیستم باید جست‌وجو کرد. ما اگر بیاییم ببینیم معیارهایی که همین

ادبیات داده، با عملکردش تطابق دارد یا نه، فقط می‌توانیم این را به صورت درون سیستمی بحث کنیم. شما نمی‌توانید ادبیاتی را که حالت فانتزی دارد، ملاک قرار دهید برای تحلیل ادبیاتی که درونمایه‌های مذهبی دارد. ما باید معیارها و مبناهایی را که در این نوع ادبیات به کار گرفته می‌شود، ملاک قرار دهیم و ببینیم که آیا توانسته است آن پروسه را طی کند، توانسته خلاقیت داشته باشد یا نه. شما به طور مثال، نمی‌توانید با رمانتیسیم، رئالیسم را نقد کنید و یا با رئالیسم، سوررئالیسم را.

این امکان‌پذیر نیست. هر سبکی هم به مقتضای آن محتوا و معناست که شکل می‌گیرد. به همین دلیل، من فکر می‌کنم که با یک نگاه بیرونی نشود این نوع ادبیات را نقد کرد. به یک نگاه درونی نیاز است. باید معیارها را تعریف کنیم و اگر بشود، به صورت درونی در آن معیارها خدشه وارد کنیم.

مرادی کرمانی: شما می‌گویید ادبیات، من یاد سخنرانی دکتر جعفر محبوب در شورای کتاب کودک می‌افتم. ایشان می‌گفتند ادبیات غلط است، ادب درست است؛ هم‌چنان که ما می‌گوییم سبک ادبی، نمی‌گوییم سبک ادبیاتی.

اقبال زاده: من دنبال تعاریف‌های ادبیات در سطح جهان می‌گشتم، اما بالاخره به یک تعریف واحد، جامع و مانع نرسیدم. تعریفی آمده بود که ادبیات را به زیبایی‌شناسی ارجاع می‌دهند. این ارجاعی است به یک مفهوم مبهم‌تر. وجه زیبایی‌شناختی چیست؟ ما چگونه می‌توانیم یک متن زیبا را از یک متن غیرزیبا تشخیص بدهیم؟ ببینید، ادبیات متنی است که مفاهیم را از طریق عاطفه و تأثیر عاطفی بر مخاطب، منتقل می‌کند. بدون تأثیر عاطفی که حتماً باید بار زیبایی‌شناختی داشته باشد، ادبیات به وجود نمی‌آید. همان‌طور که آقای حافظی گفتند، باید یک صورت زیبا داشته باشد. شما آدم‌ها را که می‌بینید، سیرت‌ها را نمی‌بینید. اگر یک آدم زیبا، سیرتش هم زشت باشد، زیبایی‌اش شما را جلب می‌کند. اگر وارد فلسفه زیبایی‌شناختی اسلامی بشویم، جمال در ادبیات اصل است. در ادبیات دینی جمال و کمال را با هم می‌بینید؛ یعنی بدون کمال، جمال معنا ندارد و بدون جمال، هیچ کمالی امکان بروز و ظهور پیدا نمی‌کند. اگر بخواهیم تقسیم‌بندی ادبی امروزی‌تری بکنیم، اگر چیزی به اسم ادبیات دینی وجود داشته باشد، باید به عنوان ژانر به آن نگاه کرد. بارت یک تقسیم‌بندی دارد و می‌گوید اثر و متن. ما آثار ادبی مذهبی زیاد داریم، اما متن ادبی زیبایی‌شناختی خیلی کم داریم. آن چه می‌خواهد کمالی را بیان کند، باید در یک جمال زیبا

حافظی:

من ادبیاتی را دینی می‌دانم که در جهت تحکیم تعالیم یک دین خاص باشد.

ادبیات دینی از دیدگاه بنده، مجموعه ساخت‌های کلامی است که در تحکیم آموزه‌های یک دین شکل گرفته است



**اقبال زاده:
اگر وارد فلسفه
زیبایی‌شناختی
اسلامی بشویم
جمال در ادبیات
اصل است.
در ادبیات دینی
جمال و کمال را
با هم می‌بینید؛
یعنی بدون کمال
جمال معنا ندارد و
بدون جمال
هیچ کمالی
امکان بروز و ظهور
پیدا نمی‌کند**

متجلی شود و اگر درونمایه دینی داشته باشد، ادبیات دینی می‌شود. همه این‌ها به این شرط است که بخواهیم برای آن ژانر قائل شویم. آیا به سطح ژانر رسیده یا نرسیده، شک دارم.

آقای بایرامی این‌جا تشریف دارند. در «کوه مرا صدا زد»، آقای بایرامی هیچ اشاره‌ای به مذهب نکرده‌اند، هیچ تبلیغ مذهبی نشده و اصلاً به شخصیت‌های مذهبی اشاره نشده است. وقتی این کار ترجمه شد و به آن طرف مرز رفت، آن‌ها این بار معنوی را در این اثر دیدند؛ یعنی روح مذهبی جاری شده در وجه زیبایی‌شناختی. این، به نوعی ادبیات

دینی است. آن چه ما آفریده‌ایم، آثار مذهبی تهییجی است که می‌خواهیم با آن کودک را ترغیب کنیم که نمازش را بخواند، خوش اخلاق باشد، همسایه‌ها را اذیت نکند، با دوستانش خوب باشد، درسش را خوب بخواند و... این‌ها چیزهای روزمره غیرماندگار تبلیغی تهییجی است که بار ایدئولوژیک روزمره دارد و مصرفی است. به قول بارت این‌ها اثر هستند و به متن تبدیل نشده‌اند. البته منافاتی هم ندارد؛ چون اگر از دل برآید، می‌تواند به ژانر هم تبدیل شود. آیا خواهد شد؟ ما تک اثرهایی داریم که جلوه‌های زیبایی‌شناختی دارند و درونمایه مذهبی متعالی؛ یعنی جمال و کمال با هم توأم شده‌اند. در نقد این‌ها هم، حتی اگر به عنوان یک ژانر، از درون بخواهیم نگاه کنیم، حتماً وجوه ادبیت، بار زیبایی‌شناختی و ابزار ادبی لازم است. موضوع باعث ادبی شدن یا نشدن یک اثر نمی‌شود. مثلاً اگر موضوع سیاسی درست مطرح شود، بدون شعار زدگی، بدون وجه تبلیغی تهییجی و ایدئولوژی‌زدگی روزمره، می‌تواند به یک اثر ادبی زیبا و خلاق تبدیل شود. پرورش موضوع و ارتباط ساختاری اجزا به نحو درست در اثر، آن را ادبی می‌کند.

علی‌پور: ما در گذشته به جای ادبیات دینی، متون دینی داشتیم. این، نشان می‌دهد که بسیاری از نوشته‌هایی را که از باورها و پشتوانه‌های مذهبی استفاده می‌کردند، جزو ادبیات نمی‌دانستند و جزو متون دینی می‌دانستند. بسیاری از آثاری که بازنویسی می‌شوند، جزو متون دینی هستند؛ چون ادبیت یا ادبی بودن در آن‌ها بسیار کم است. تاریخ ادبیات نویسان در گذشته، متون دینی می‌نوشتند و ادبیات دینی نمی‌نوشتند. آن‌ها مثنوی معنوی را جزو ادبیات دینی می‌دانند و جزو متون دینی نمی‌دانند. حتی خود مثنوی معنوی هم بحث مشخص دین را ندارد، ولی نشان می‌دهد که بن‌مایه‌هایش از باورهای مذهبی است؛ چون بحث اخلاق و دولتی را پیش می‌کشند. مثنوی معنوی حتی فراتر از مذهب می‌رود.

مشکلی که متون دینی ما ایجاد می‌کند، این است که نسل امروز را کتاب‌گریز کرده است. نسل امروز بسیاری از داستان‌های مذهبی را می‌توانستند بخوانند، اما فراوانی متون دینی سست، باعث شده که نسل امروز ما کم‌تر این آثار را بخوانند. خیلی‌ها حاضر هستند «داستان راستان» را بخوانند و می‌توانند با آن ارتباط برقرار کنند، اما اگر یک نفر زندگی پیامبر را بازنویسی کند، چون خیلی نتوانسته موفق باشد یا دیگران پیش‌تر نتوانسته‌اند موفق باشند، نسل امروز ما نمی‌تواند با آن ارتباط برقرار کند.

بایرامی: من فکر می‌کنم که یک تعریف عمده‌تر هم وجود دارد و آن، این است: قصه جدی یا غیر جدی. ما اگر این تعریف را داشته باشیم و بحث را روی آن متمرکز کنیم، به طور مشخص خواهیم فهمید که چه باید بکنیم. من فکر می‌کنم که این تقسیم‌بندی انجام نمی‌شود و ما در این‌جا درباره حواشی ادبیات صحبت می‌کنیم. بسیاری از بازنویسی‌ها یا بازآفرینی‌ها اصلاً ادبیات یا قصه نیستند که بحث‌برانگیز باشد.

من تقریباً بیشتر آثاری را که در حیطه بزرگسالان و با شیوه بازآفرینی، بازنویسی و از این قبیل چاپ شده بود، امسال خواندم (چیزی حدود ۲۰۰ عنوان کتاب). واقعاً جای تأسف داشت. بسیاری از این آثار، جز این که یک سری مطالب را از منابع استخراج و سری دوزی کنند، کار دیگری نکرده بودند. این نشان می‌دهد که واقعاً خطر بزرگی وجود دارد و خطر وقتی هست که یک چیز گسترده شده باشد. اگر قیل از انقلاب، کتابی درمی‌آید، چه خوب و چه بد، سروصدایی نمی‌کند. الان این قضیه رواج پیدا کرده، خیلی‌ها می‌نویسند و اصلاً از همین جاست که بحث آسیب‌شناسی شروع می‌شود. کلیشه این است که اول یک چیز خوب هست، بعد آن قدر تکرار می‌شود که به ابتذال کشیده می‌شود. به نظر من در ادبیات دینی هم چنین حالتی وجود دارد.

کاموس: در این‌جا دو توضیح لازم است. توضیح اول این که مراد از بحث ما در این‌جا، بحث بازنویسی صرف نبود. حال که بحث به این سمت رفته، شاید ضرورت ایجاد کرده باشد. به طور کلی، ما ادبیات را به مفهوم عام آن و با زیرشاخه‌هایش، داستان، شعر و غیره تلقی می‌کنیم. نکته بعد این که آقای هجری پیشنهاد کردند؛ از این جلسه می‌شود پرسش‌هایی بیرون بیاید که مبنای جلسات بعدی باشد. ضرورت تشکیل این جلسه با چنین موضوعی به آن‌جا برمی‌گردد که چون جامعه ما یک جامعه دینی است، به ادبیات دینی هم نیاز دارد.

حجوانی: بسیاری از بحث‌هایی که ما در این جلسات داریم، بیانگر این نگرانی در جامعه ادبی ماست که نکند آزادی نویسنده‌ها سلب شود.

به نظر من تمام بحث‌ها درخصوص این که موضوع این اثر اجتماعی، دینی و حتی کودک و نوجوان است، باید بعد از خلق اثر باشد.

بحث‌های قبل از خلق اثر گاهی باعث خودسانسوری



در نویسنده‌ها می‌شود. شما که می‌فرمایید جامعه ما دینی است و ادبیات دینی برای ما یک ضرورت است، به نظر من این حرف‌ها، حرف‌های بعد از خلق اثر است. اصل در آفرینش ادبی، این است که نویسنده آزاد باشد. ما در کلاس‌های قصه‌نویسی، این را بارها به بچه‌ها گفته‌ایم که شما به شیوه سوررئالیست‌ها قلم‌تان را روی کاغذ بگذارید و بنویسید، اصلاً به عقب برنگردید، نقطه‌گذاری نکنید، جمله‌تان را تصحیح نکنید و همین‌طور بنویسید و جلو بروید. هر فحش رکیک به نظرتان آمد، خودتان را متوقف نکنید. خودتان را سانسور نکنید. بنویسید و این نوشته راه خودش را در حین عمل پیدا می‌کند. این نوشته را بعدها می‌توانید پاره کنید و دور بیندازید، می‌توانید آن را اصلاح کنید و تغییر بدهید.»

کسانی که به این شیوه می‌نویسند، ممکن است سه چهار صفحه اول نوشته‌شان بی‌ربط باشد، ولی در ادامه، واقعاً نوشته راه خودش را پیدا می‌کند. در مورد ادبیات دینی هم اگر اساس این باشد که نویسنده خلق ادبی بکند، آن ادبیات ذاتاً خودش، وقتی اهداف مادی پشت سرش نباشد که نیست (واقعاً ادبیات در ذات خودش سود و زبانی در پی ندارد)، قریب به اتفاق این جور آثار، مذهبی و به تعبیر عمیق‌ترش دینی هم می‌شوند. بسیاری از آثاری هم که ما تصور می‌کنیم غیر دینی و یا ضددینی هستند، این‌ها در واقع به خرافات دینی و به کلیسا تعرض می‌کنند. در اغلب داستان‌های غربی که من در مدت عمرم خوانده‌ام، دعوی عجیبی با کلیسا دارند. من نمی‌دانم کلیسا چه بلایی بر سر این‌ها آورده که هنوز هم دست بر نمی‌دارند. وقتی این آثار را نگاه می‌کنیم، می‌بینیم که ما نمی‌توانیم بگوییم این آثار غیردینی هستند. به دلیل این که به مظاهر بر ساخته آدم‌ها از دین حمله می‌کنند. نه به جوهره دین، این آثار با اصل و جوهره دین مشکلی ندارند.

عامل دیگری که باعث می‌شود ما برخی از آثار را غیردینی تلقی کنیم، پیشینه ذهنی است که ما از نویسنده‌اش داریم؛ خود نویسنده ظاهر دینی ندارد و حتی ممکن است خدا را هم منکر شده باشد. ما فکر می‌کنیم که این آدم غیرمذهبی نمی‌تواند اثر مذهبی خلق کند، در حالی که واقعاً این‌طور نیست. بسیاری از این آدم‌ها در لحظه‌ای که روح‌شان برانگیخته است و شادابی نوشتن دارند، کاری می‌کنند که از حوزه اختیار خودشان هم خارج است. در آن لحظه‌ها گاه، واقعاً پرده غفلت از دل و ذهن‌شان کنار می‌رود و فطرت خداجوی آن‌ها ظاهر می‌شود. حالت‌هایی که خودشان هم حسرت آن را می‌خورند و همان آدم غیرمذهبی هم اثری خلق می‌کند که بسیاری از آدم‌های مذهبی حسرتش را می‌خورند. به عکس، کسانی که به ظاهر می‌گویند ما مذهبی هستیم و واقعاً ممکن است اعتقاد هم داشته باشند، ما فکر می‌کنیم آن‌چه از طرف این‌ها صادر می‌شود، لزوماً مذهبی است. مابین نویسنده و اثر فرق نمی‌گذاریم. فکر می‌کنم

نباید روی آثار دینی تأکید ویژه داشت. مثل بعضی از فرزندان شهدا می‌شود. من با جمعی از خانواده‌های شهدا رفت و آمد و ارتباط داشته‌ام. آن‌ها بعضی اوقات این مشکل را مطرح می‌کردند که فرزندشان دچار مشکلات رفتاری شده است. وقتی که ریشه این مسئله را بررسی می‌کنیم، می‌بینیم به سبب تأکید خاصی که روی فرزند شهید بودن این بچه شده، این‌طور شده است. او را رها نکرده‌اند که قاطی بچه‌های دیگر شود، تجربه کند، زمین بخورد و حرف‌های بد بشنود.

چون آن‌ها را جدا نگه داشته‌اند، بیشتر مشکل پیدا شده و بچه‌های غیر شهید هم نسبت به آنها حساس شده‌اند. درباره ادبیات مذهبی هم همین‌طور است. متأسفانه خیلی از حمایت‌های دولتی متوجه موضوع دینی شده است و نه ادبیات دینی.

درباره تعریف ادبیات دینی، فکر می‌کنم که ادبیات دینی بسیار تعریف شده است و خیلی‌ها این را به اشکال مختلف تعریف کرده‌اند. احتمالاً منظور شما این است که اشتراک در تعریف وجود ندارد. هر کسی از ظن خودش، شکل ادبیات دینی را تعریف کرده است. اشتراک در معنی وجود ندارد. به دنبال این هم نباشید؛ چون هیچ وقت چنین اشتراکی حاصل نخواهد شد.

چیزی که هست، ما باید بین ادبیات و موضوع آن تفاوت قائل باشیم. ادبیات، ادبیات است و موضوعی که در ادبیات متجلی و بر ادبیات سوار می‌شود، حرف دیگری است. پس، به یک معنا می‌توانیم بگوییم که ادبیات دینی نداریم و به یک معنا هم می‌توانیم بگوییم که ادبیات دینی داریم. اگر ذات ادبیات مورد نظر باشد، یک جور می‌شود تعریف کرد و اگر موضوعش را بخواهیم در نظر بگیریم، یک جور دیگر.

صالحی: حوزه هنری، نزدیک به چند سال وقت صرف سینمای دینی کرد. جلسات متعددی گذاشت که خود من حدود چهار پنج سال در این جلسات شرکت می‌کردم. خب، نتیجه‌اش چه بود؟ در آسیب‌شناسی ادبیات دینی، خود آسیب‌شناسی مد نظر من است.

ابتدا باید یک تعریف علمی از آسیب‌شناسی داد که مبتنی بر عوامل و فرایندهاست. باید دیدی جامع به آسیب‌شناسی داشته باشیم و روش و شکل آن را اجرایی‌تر و ملموس‌تر کنیم (البته منظورم مباحث تئوریک آن است).

در تقسیم‌بندی جزئی‌تر باید مشخص کنیم که آسیب‌شناسی اجتماعی ادبیات دینی است یا آسیب‌شناسی سیاسی یا آسیب‌شناسی روان‌شناسی و یا

بایرامی:
بسیاری از این آثار
جز این که
یک سری مطالب را
از منابع استخراج و
سری دوزی کنند
کار دیگری
نکرده بودند.
این نشان می‌دهد که
واقعاً خطر بزرگی
وجود دارد و
خطر وقتی هست
که یک چیز
گسترده شده باشد



آسیب‌شناسی اقتصادی؟

به نظر من باید شرایط موجود را هم دید؛ یعنی صدها هزار تن کاغذ به ادبیات دینی اختصاص داده می‌شود و فیلم، زینک، تبلیغات و شرایط بسیاری این را در سطح کلان در جامعه ما تبلیغ می‌کند و بخش عظیمی از امکاناتی که باید به ادبیات دیگر هم اختصاص داده شود، به این ادبیات داده می‌شود.

بیاییم روی چیزی صحبت کنیم که چه بخواهیم و چه نخواهیم، به وجود آمده است؛ یعنی در واقع فرزند زاییده شده است. بیاییم روی هدفمند بودن و جهت‌دار کردن این تلاش کنیم. در این صورت، قطعاً نتیجه مثبتی خواهیم

گرفت.

کاموس: من چند نکته در مورد حرف‌های آقای حجوانی می‌گویم؛ بحث ما روی ضرورت بحث کردن، شناختن و شکافتن و نقد کردن این‌هاست. این که می‌گوییم ادبیات دینی ضرورت دارد، از این منظر بود. نکته دیگر درباره تعریف ادبیات دینی است. تعریف ادبیات دینی، بسته‌گرفته شده، اما منظور ما بحث شناخت است. حداقل نیامده‌ایم نمونه آثاری را که تأثیری مناسب در تولید و تجربه دینی در کودک داشته است، بررسی و ریخت‌شناسی کنیم تا به شناختی از تعریف ادبیات دینی برسیم.

تعریف دیگری آقای حجوانی در مورد فطرت خداجوی انسان داشت. این یک بحث ریشه‌ای است. ذات پرستش از کودکی با انسان همراه است و به این شکل، می‌توانیم تمام آثار را دینی حساب کنیم. در آثار غیر دینی هم باز بحث دین است. به نظر من این تعریف قدری دست و دل‌بازانه و مهربانانه است.

حجوانی: بیخشید، من گفتم هر اثری از وجه ادبی‌اش دینی است، نه به اعتبار موضوع آن.

این نکته بسیار عجیبی است. یک اثر با ادبیات محض، اگر به خدا دشنام هم بدهد، از وجه ادبی‌اش می‌تواند یک اثر دینی باشد.

به عبارتی شیوه‌ها و ساخت و پرداخت آن دینی است، اما موضوعش این طور نیست.

بالاخره ما باید این را مشخص کنیم که آیا لازم است ادبیات را از موضوع آن تفکیک کنیم یا نه. در عمل این‌ها تفکیک‌ناپذیرند. به قول منطقیون، یکی خارج لازم دیگری است. نمی‌شود ادبیاتی پیدا کرد که موضوع نداشته باشد؛ یعنی حتماً این‌ها با هم هستند. از سوی دیگر، با این که همراه هم هستند، با هم فرق می‌کنند.

کاموس: فرض می‌گیریم که یک نویسنده مسلمان،

اثری بنویسد با موضوع توحید، ولی رویکرد اخلاقی‌اش با آن چه اصول دین می‌گوید، مخالفت داشته باشد، آیا می‌توان آن را یک اثر دینی دانست؟ فقط به صرف این که بحث توحیدی در آن مطرح شده است؟

حجوانی: اگر ساخت و پرداختش هنری باشد، به نظر من فرق می‌کند. زیبایی آفرینی یکی از وجوه هنر دینی است.

لزرغلامی: یک مدل بسیار ساده ارتباطی می‌گوید که وقتی ارتباط برقرار می‌شود، یک فرستنده داریم و یک پیام، یک کانال و یک گیرنده. اگر این مدل را در کار خودمان پیاده کنیم، می‌بینیم که ما یک نویسنده داریم، یک پیام که اثر دینی است و مخاطب، من فکر می‌کنم این ارتباط از آن جهت، ارتباط بسیار ضعیفی شده که از هر سه بخش این مدل آسیب دیده است؛ هم از طرف نویسنده آسیب دیده، هم از جهت مخاطب مشکلاتی دارد و چون از بخش نویسنده آسیب دیده، پیام هم دچار مشکل شده است.

می‌گوییم که محقق آن قدر باید موضوع تحقیق خودش را دوست داشته باشد که با آن ازدواج کند. من فکر می‌کنم کسی هم که می‌خواهد کار ادبی بکند، باید به شدت دغدغه کار داشته باشد. بسیاری از کارهای بازنویسی که درآمده، به این دلیل ضعیف است که آن دغدغه پشت آن نبوده و نویسنده با موضوع ازدواج نکرده. برای همین، فرزندی که به وجود آورده، یک فرزند نارس مشکل‌دار است. از طرف دیگر، بحث مخاطب مطرح است. نوجوانان ما به شدت معنوی هستند. ممکن است که بسیاری از آن‌ها مذهبی نباشند و از مباحث مذهبی فرار کنند، ولی معنوی‌اند. دلیل رویکردشان بسیار ساده است. اشتیاق و علاقه‌ای که آن‌ها به شعرهای سهراب سپهری نشان می‌دهند، یکی از این دلایل است. فقط به این دلیل نیست که اشعار سهراب اشعار ساده‌ای است و نوجوانان راحت می‌توانند بخوانند. دلیلش این است که روح معنوی دارد. برای همین است که بچه‌های ما فریدون مشیری می‌خوانند. آقای حجوانی می‌گویند هر چیز که وجه زیبایی‌شناسی دارد، در ذات خودش دینی است. هر چیزی هم که به نوعی وجه عاطفی و وجه عاشقانه دارد، به نظر من در بخش دینی قرار می‌گیرد. مشکلی که به نظر من پیش آمده، این است: سؤالی که آن‌ها می‌کنند، با جوابی که ما می‌دهیم، قدری متفاوت است. آن‌ها سؤال‌های دیگری دارند و ما به سؤال‌های دیگری جواب می‌دهیم. کارهایی که ما انجام می‌دهیم، آثاری که ما خلق می‌کنیم، در پاسخ به نیاز دینی خودمان است تا نیاز دینی مخاطب. سؤال دینی و سؤال مذهبی مخاطب، یک سؤال دیگر است. او دوست دارد راجع به زندگی و هستی بداند. او دوست دارد راجع به رابطه مخلوق با خالق بداند؛ البته نه آن خدایی که ما در ذهن‌مان داریم، همان خدایی که خودش تصویر می‌کند.

کاموس: خب به اذان و افطار نزدیک می‌شویم.